

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

| | |
|-----------|-------|
| Political | سیاسی |
|-----------|-------|

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

یادِ کابلِ جان

کفرِ ما شد ، آنچه بود ایمانِ ما
آرزوی وصل شد هجرانِ ما
دردِ ما شد آنچه بود درمانِ ما
شد امید و آرزو ، قربانِ ما
طعنه و دشنام ها ، از آنِ ما
نوشِ جان شد ، مُشتی بر دندانِ ما
"شد بلایِ جانِ ما ، جانانِ ما"
از رفیق و یار و از خویشانِ ما
بالخصوص از ملتِ افغانِ ما
سَر دهیم و نشکند پیمانِ ما
از وفا شد میوهٔ عرفانِ ما
نه بهشت و حور و ، نه غلمانِ ما
جز بهشتِ کابلِ ویرانِ ما
گر بگردد ، دوزخِ سوزانِ ما
یک تبسم ، بر لبِ افغانِ ما
از زلالِ چشمهٔ سارانِ ما
آرزو ، تا سرمهٔ چشمانِ ما
بندِ قرغه ، درهٔ پغمانِ ما
باغِ بالا ، کارتهٔ پروانِ ما
عاشقان و عارفان ، بُرهانِ ما
گه سراجی ، باغِ علی مردانِ ما
چمچه مست و آن پلِ لرزانِ ما
دید و وادید ، بستنِ پیمانِ ما
شب نشینی های بی پایانِ ما
موسیقی و رقص و پاکوبانِ ما

شکِ ما شد ، آنچه بود ایقانِ ما
در امیدِ روی جانانِ سوختیم
شد مفاصل آب چون سیماب ، لیک
برفِ غم بارید ، بر بامِ هوس
هرکه را اکرام و احسان شد نصیب
دستی بگرفتیم ، از اُفتادگان
راست ، حرفِ دوستانِ با وفا
گرچه در دل ، زخمهای بیشمار
باز هم قربانِ ممنوعان شدن
با وفا ، بر عهدِ خود ایستاده ایم
خدمتِ نوعِ بشر ، از جان و دل
آرزو داریم ، دیدارِ نگار
نیست ، ما را آرزوی جنتی
کی برابر میکنم با صد بهشت
حوری و غلمان ، ما را کار نیست
طعنه های ما ، به حوضِ کوثر است
گرد و خاکِ کوچه و پس کوچه اش
جلوه ها دارد کنون اندر نظر
چلستون ، دارالامان و شاه شهید
باصفا ، خواجه صفا و چنداول
گه گذرگاه و ، گهی هندوگذر
اندرابی ، جوی شیر و دهمزنگ
زرنگار و گاهی ، پارکِ شهرِ نو
جابر انصاری ولی و خاندان
چشمن استقلال ، شبها ، تا سحر

مادر گیتی نزیاید دیگری
شرط بندی های هر کاکه جوان
بر سر هر بام ، کفترخانه ها
در شب مهتاب بر دشت و دمن
در بهاران ، نوشگفته غنچه ها
شاخه ها ، پر میوه در باغ و چمن
در خزان ، چون رنگ زرد عاشقان
بستری از برف ، کرده زینتش
کی بود جوش و خروش چوک او
همچو حمام عموم و نمره اش
لنگ حمامش ، مثل بر عام و خاص
مشت و مال و ، چایی های کیسه مال
مزه و بوی گل سرشو کجاست
منتو و آشک ، پکوره ، شورنخود
لانندی و تندوری و نارنج پلتو
ژاله و شیر یخ و هم قالبی
کله پاچه ، چاینکی و هم حلیم
دعوتی از دوستان ، یا دشمنان
با محبت ، از دل و جان ، حاضرست
با تأسف ، عاقبت ما را نصیب
ساخت ما را دشمن هم نوع خود
هست و بود ما ، همه برباد کرد
جز یتیم و بیوه و معیوب نیست
شیر خالص دوغ گشت و ترش کرد
ریشه علم و هنر ، از بیخ کند
خنجر بیداد ، حنجرها برید
این کلاوه ، سر ندارد دوستان
سوزن باریک و ، نخ ، کج و کلفت
حاشیه رفتیم قدری ، هر طرف
وحدت ملی ، که فرض و واجبست
میهن زیبای ما ویرانه شد
هردمی آید به خاطر ، از وطن
اشک حسرت می چکانم همچو شمع
دور از میهن به هجران سوختیم
هردمی پرواز دارد ، در فضا
گه جلال آباد و گه ، شهر مزار
بلخ و فاریاب و هرات و قندهار
پکتیا و هیلمند و ، جوزجان

چون سراهنگ ، ظاهر و ساربان ما
تار شیشه ، کاغذ پران ما
راه گنجشکک ، به دلداران ما
گله ها و های هی چوپان ما
چهچه ها و نغمه مرغان ما
موج گل ، در فصل تابستان ما
برگ پائیز ، هر طرف ریزان ما
در زمستان ، دشت و کپساران ما
در کویت و ، چین و در جاپان ما
نیست در امریکه و المان ما
گر کسی بودی ، ز بدنامان ما
زنده سازد ، جسم ما و جان ما
آنچه خوراک شکمداران ما
هم کباب تیکه و چوپان ما
شله و شوربای دهقانان ما
دوغ و نعنا ، توت و هم تلخان ما
پنجه و خاصه ، پرکی نان ما
روی چشمان ، جای هر مهمان ما
هستی ما ، روی دسترخوان ما
ظلم و بیداد فلک ، شایان ما
نقشه های روس و انگلستان ما
مکر امریکا و پاکستان ما
حاصل گلبته و برهان ما
خون چکید از سیف سیافان ما
طالب اعراب ، آن شیطان ما
سپیل گشتی ، خون مظلومان ما
در کجاشد عینک چشمان ما
کندقیچی ، کور خیاطان ما
تا که افشا ، اهل بی وجدان ما
ننگ ما و ، غیرت افغان ما
از خطای جمع بی ایمان ما
آن شکوه و عزت آوان ما
تا شود ، پیراهنی بر جان ما
از فساد و فسق ملایان ما
مرغ دل ، بریاد کابل جان ما
گه سخی جان ، آن شه مردان ما
ننگرهار و ، کندز و پروان ما
هم سمنگان ، لوگر و بغلان ما

زابل و غزنی ، فراه و بادغیس
 گاه کاپیسا و غوروات و کنر
 گاه پکتیکا ، چخانسور قشنگ
 بحر عرفانش که پُر لعل و گهر
 از ادیب و عالم و عارف ، حکیم
 حاجی و ملا و شیخ و محتسب
 گوهر اعلا دین گشته خزف
 هر یکی بر نفع خود تفسیر ها
 از زُلال دین ، کردند منجلاب
 خون مظلومان بریزند چون شراب
 این جهاد و این شهادت را بُود
 دارم امیدی که بر آخر رسد
 تا درخشد از پس ابر سیه
 این پشارت باد بر اهل جهان
 یوم موعود است ، ای دارای چشم
 عالم انسان ، مریض و ناتوان
 چشم دل بکشای و بی پرده نگر
 شمس معنا ، جلوه گر از هر طرف
 داروی درد جهان اندر کفش
 وحدت عالم بُود راه نجات
 جست و جو بنمودن و ره یافتن
 عالم انسان را باشد دو بال
 با یکی ، پرواز ، ناممکن بُود
 زیور اعمال ، ما را زینت است
 ترک تبعیض و نژاد و جنس و رنگ
 کین و بُغض و انتقام و دشمنی
 با یهود و بانصارا و مجوس
 یک زبان واحد بین الملل
 سرحد و مرز جهان ، نابود باد
 جان فدا کردن به هموعان خود
 راسخ عهدیم و هم ، پیمان خود
 جان سپردن در ره اهداف خود

وردک و تخار و ارزگان ما
 هم بدخشان ، بامیان ، لغمان ما
 مرکز کل ، شهر کابل جان ما
 عرضه دارد ، لؤلؤ و مرجان ما
 جمله آواره ، زن و مردان ما
 هر یکی شد ، مالک دکان ما
 دست بقالان نگر ، قرآن ما
 از حدیث و ، آیه رحمان ما
 بشکرتند تا جسم ما و جان ما
 هر یکی فتوا ، که شد قربان ما
 حور و هم غلمان ها مجان ما
 این شب تار و غم هجران ما
 آفتاب روشن و تابان ما
 از ظهور آیه یزدان ما
 می نگر ، بر شاهد و برهان ما
 این دوا و داکتر و درمان ما
 جلوه های دلبر جانان ما
 چشم بینامی شناسد ، آن ما
 نیست داروی دگر درمان ما
 وحدت ادیان شد ، اعلان ما
 راه قرب حضرت رحمان ما
 گر یکی مردان ، دگر نسوان ما
 با هم هر مشکل شود آسان ما
 نیست قول بی عمل شایان ما
 لایق و شایسته احیان ما
 باعث نابودی و کفران ما
 دوستی ، باروح و باریحان ما
 باید آموزید ، این و آن ما
 وحدتی در عالم انسان ما
 آرزوی ما و هم ، ارمان ما
 و نه باشد زندگی نقصان ما
 در حقیقت ، رکنی از ارکان ما

« نعمتا » نبود ازین به افتخار

خدمتی از بهر هر انسان ما